

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

سیاسی	Political
-------	-----------

۵ حمل ۱۳۸۸

۲۶ مارچ ۲۰۰۹

زنده باشید استاد بزرگوار، که حال و هوای پنجاه سال پیش وطن محبوب ما را زنده ساختید و آسمان نیلگون و هندوکش فلکسایش را دست تان درد نکند، که همیشه خاطرات شیرین آن طرف نیم قرن گذشته را پیش روی خوانندگان گرانقدر پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" گذاشته و ایشان را در عالم خیال شریک آن لحظات خوش بسازید. ما نیز از خانم پروین جان قاریزاده، دختر بزرگ استاد قاریزاده، تمنی داریم که آثار ذیمقدار پدر بزرگوار خود را در اختیار خوانندگان ارجمند پورتال گذاشته و روان آن روانشاد را شاد بگردانند.

اداره پورتال AA-AA

استاد م. نسیم «اسیر»
عقرب ۱۳۳۷ش
فضای سالنگ

خطاب به طیاره

یادی از استاد قاریزاده

یکی از دوستان فرهنگی ما در شهر قندوز وظیفه رسمی داشت و مکرر اصرار می ورزید تا چند روزی برای تفریح و آشنائی با فرهنگیان دیگر سفری به آن شهر بنماییم. استاد قاریزاده که مرا به نام اول با اضافه جان «نسیم جان» خطاب می کرد، روزی از من استشاره نمود که اگر خود را آماده سفر به قندوز بسازم. در آن فرصت راه سالنگ ساخته نشده بود و سفر از طریق کوتل شبر، دره شکاری و تاله و برفک حوصله می خواست. لهذا توسط طیاره دو ماشین شرکت هوایی آریانا، استاد قاریزاده یکجا با دو سه نفر از دوستان دیگر در ماه عقرب ۱۳۳۷ش به سوی قندوز پرواز نمودیم، هواپیما غرش کنان سینه آسمان را می شکافت و از فضای صاف و نیلگون سالنگ در حالیکه کوه ها از برف پوشیده و زیبایی خاص داشت عبور میکرد، استاد از من خواست تا وصف الحال همین زیبایی چیزی بگویم یا بسرایم. من نیز بداهتاً خطاب به طیاره گفتم «برو ای کوه آهنین پیکر» و به ادامه آن تا رسیدن به میدان هوایی قندوز چند بیت دیگر افزودم و نامش را گذاشتم «خطاب به طیاره» و استاد نیز شعری داشتند که متاسفانه در جمله یادداشتهای خود پیدا نتوانستم. آرزومند هستم محترمه پروین جان قاریزاده اگر به چنین شعری دسترس داشته باشند آن را غرض مطالعه علاقه مندان نشر کنند!

برو ای کوه آهنین پیکر!! در دل آسمان نیلی فام
 باش سنگین و با وقار و دلیر به فلک پر بزن به جهد تمام
 بس غریونده و خروشان باش پاره کن کام آسمان به دو گام
 پیش تو کوه می رود به سجود می کنی تا به عزم جزم ، قیام
 پختگی ها بود به رفتارت تو بشر نیستی که باشی خام
 شهرت پاره می کند دل ابر می درانی تو پرده او هام
 برو ای موج عشق بالا رَو به فضایی که نیستش انجام
 ز آسمان ها خبر ندارد کس تو از آنجا به ما بیار پیام
 تو برو بشکن این طلسم کبود تو به آن بحر بی کران بخرام
 خبر آور که اندران سامان چه اساسی به پا بود، چه نظام
 اندران نظم و نسق بی تغییر بشری هست خودسر و خودکام؟
 بشری مصدر عتداوت ها مایه رنج و محنت و آلام؟
 بشری مست خود پرستی ها خاص قربان خویش کرده عوام؟
 بشری در هوای باداری که جهان را کند اسیر و غلام؟
 شرق و غربی بهم فتاده بود؟ اندران طارم نکو فرجام؟
 اگر آنجا هم این معامله هاست چرخ را آرمیدن است حرام
 دیگر آسایش جهان هوس است خرّمی در زمانه فکری خام
 زود باشد که شرق و غرب و شمال آسمان ها هر آنچه هست ، تمام
 به هم آمیزد و خراب شود بگسلد از هم این فسار و لگام

یا که لطفی ز غیب فرماید

خالق ذوالجلال و الاکرام